

مجلس پنجم: امیر المؤمنین علیہ السلام محور عدالت  
و میزان حق

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بارئ الخلاق أجمعين، باعث الأنبياء والمرسلين  
والصلاة والسلام على أشرف السفراء المكرمين،

خاتم الأنبياء والمرسلين

حبيب إله العالمين، أبي القاسم محمد و علي آله الطيبين

الطاهرين

ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم

الدين

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ  
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)!

«ما پیمبران و انبیاء را فرستادیم با حجّت و بیّنه و

معجزه، و با آنها کتاب و میزان فرستادیم تا اینکه

<sup>۱</sup>سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

مردم در میان خود به عدالت رفتار کنند و قیام به قسط و داد بنمایند.»

بیّناتی که خداوند علیّ اعلیٰ به پیغمبران داده، همان ادلّه نبوّت و معجزاتی است که از دست آنها سر می زند، و دلالت بر ربط آنها با پروردگار و عالم ملکوت دارد.

و با آنها کتاب و میزان فرستاده است. کتاب عبارت است از دستوراتی که به عنوان تشریح، برنامه زندگی عمل مردم و امت است؛ و میزان عبارت است از ترازو، یعنی آنچه را که با او حق و باطل، زشت و زیبا، خوب و بد، صلاح و فساد، و سعادت و شقاوت اندازه گیری می شود و از هم جدا می شود.

## وجوب جریان عدالت در رابطه با خدا، مردم

### و خود شخص

این میزان، روح آن پیغمبر است که براساس قسط و عدل قرار دارد، و تمام امت باید کارهای خود را با او اندازه گیری کنند و خود را به او نزدیک کنند، و از مواضع افراط و تفریط و تجاوزات خودداری کنند. اگر چنین کردند، قیام به قسط می کنند؛ یعنی وجود آنها براساس

عدالت، تربیت می شود.<sup>۱</sup>

عدالت یعنی راه حق را طی کردن و در صراط مستقیم بودن و از تجاوزات خودداری کردن؛ خواه راجع به رابطه‌ای که بین انسان و بین خالق انسان است، و خواه راجع به اموری که راجع به شخصِ خودِ انسان است، و خواه راجع به اموری که بین انسان و بین مردم دیگر است؛ در تمام این مراحل بایستی قسط و عدالت اجرا بشود.

عدالت از نقطه نظر عقیده، توحید و اعتراف به

یگانگی پروردگار در ذات و اسماء اوست؛ و عدالت از

نقطه نظر شخص، تربیت کردن صفات و ملکات او

بر اساس صراط مستقیم و میزان حق است؛ و عدالت

از نقطه نظر رابطه‌ای که بین انسان و بین مردم است،

عبارت است از مراعات حقوق آنها و عدم تجاوز بآی

نحو کان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که

خاتم الأنبياء و المرسلین است، از نقطه نظر

عدالت در مقامی قرار دارد که به هیچ وجه

من الوجوه در تمام شراشر وجود آن حضرت غیر

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون حقیقت میزان اعمال در قیامت، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، مجلس ۵۴ و ۵۵.

از عدالت نیست.

کفار مگه آمدند گفتند:

ای محمد! دست از این ادّعی خود بردار، آنچه  
بخواهی ما برای تو حاضر می‌کنیم، از اموال  
خود، آنچه بخواهی به تو می‌دهیم، تو را رئیس  
و حاکم و

سلطان خود قرار می‌دهیم، و همه در زیر لوا و  
فرمان تو درمی‌آییم، از بهترین زنان زیبای جهان  
برای تو می‌آوریم، از این املاک و باغستان‌های  
سرسبز طائف آنچه بخواهی برای تو تهیّه  
می‌کنیم؛ فقط تو دست از این ادّعا بردار که: خدا  
یکی است و همه باید در زیر فرمان او باشند، و  
سر از فرمان افرادی مانند خود باید بپیچند، و  
همه در تحت اطاعت و عبودیت خدا دربیایند!  
از این یک حرف دست بردار، ما را در کارهای  
خود آزاد بگذار، ما همه خادم تو هستیم و بنده  
تو؛ در آن صورت در اجرای منویات تو همه  
کوشا هستیم.

پیغمبر فرمود:

قسم به خدا اگر خورشید را در کف دست راست  
من بگذارید و ماه را در کف دست چپ من،

«قولوا لا إله إلا الله تفلحوا»<sup>۱</sup> هیچ چاره‌ای نیست  
باید بگویید: «لا إله إلا الله»، و باید اعتراف به  
ربوبیت او کنید و باید به اوامر پروردگار رفتار  
کنید!<sup>۲</sup>

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي  
الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ  
يَعْظُمُ لَعْنُكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾.<sup>۳</sup>

همه شما باید قیام به عدل کنید، از تجاوز به  
حقوق غیر، خودداری کنید، از ریاست‌های باطله  
و فرعونیت‌ها دست بردارید، و همه باید سر به  
عبودیت پروردگار بنهید؛ غیر از این هیچ چاره‌ای  
نیست! ماه و خورشید به درد من چه می‌خورد؟!  
زن زیبا و باغ و طلا و ملک به درد من چه  
می‌خورد؟! ریاست و حکومت برای من چه  
فایده‌ای دارد؟! من بنده خدا و فرستاده او هستم  
و مأمورم شما را به این صراط مستقیم دعوت  
کنم.

## امیرالمؤمنین علیه السلام میزان عدالت

---

<sup>۱</sup> مناقب آل‌ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۱، ص ۵۶؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۴۹۲؛ ج ۴، ص ۳۴۱؛ ج ۵، ص ۳۷۱ و ۳۷۶.

<sup>۲</sup> تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۲۸.

<sup>۳</sup> سوره نحل (۱۶) آیه ۹۰. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۵:

«حقاً خداوند به عدل و احسان و رسیدگی و انفاق به نزدیکان امر می‌کند، و از هر کار منکر و زشت و قبیح و فحشاء و ستم نهی می‌نماید، و شما را پند و اندرز می‌دهد، به امید آنکه شما متذکر گردید.»

امیرالمؤمنین علیه السلام وصیّ این پیغمبر است؛ در تمام شراشر وجود آن حضرت، یک جنبه انحراف و تعدی نیست. روحش، سرش، عقائدش، ملکاتش، غرائزش همه در صراط مستقیم و اعتدال آمده است، طرز تفکر و افعالش همه در صراط حق است؛ **(لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)**:<sup>۱</sup> «برای اینکه مردم را به عدالت و قسط دعوت کند.»

آن میزانی که با امیرالمؤمنین است همان خاصه نفسی و روحی او است که مانند شاهین ترازو، هر صلاحی را از فساد، و هر خوبی را از زشت، و هر مستقیمی را از کج، و هر راه سعادت را از راه شقاوت تشخیص می‌دهد؛ و این میزان برای مردم است تا روز قیامت.

نه اینکه امیرالمؤمنین خود را تصنعاً به عدالت بزند و بخواهد عدالت را در میان مردم اجرا کند؛ کار، کار تصنعی نیست. حقیقتِ عدالت و قیام به قسط با روح امیرالمؤمنین از همان اول، و به واسطه تعلیم و تربیت در مرتبه ثانی، سرشته و خمیر شده است. حضرت میزان عدالت است و غیر از عدالت نمی‌تواند رفتار کند؛ هنگامی که ناعدالتی باشد ناراحت است، سرش درد

---

<sup>۱</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵.

می‌گیرد، تب می‌کند، خطبه می‌خواند و فریاد می‌زند.

در یک وقت لشکریان معاویه در شهر انبار آمدند و یک خلخال از پای یک زن یهودیه که در ذمهٔ اسلام بود ربودند. حضرت این مطلب را که شنید عرق کرد، تب کرد، عبايش هنگام راه رفتن به زمین می‌کشید؛ یک خطبه مفصلی می‌خواند که:

وای بر شما! شما مسلمانید و غیرت دارید، آن وقت متعدیان از پای یک زن یهودی که در ذمهٔ اسلام است خلخال بیرون بیاورند و بر غیرت و عصبیت

شما برنخورد؟! قسم به خدا اگر انسان بر این دردها بمیرد بهتر است!

بزرگان دربارهٔ عدالت امیرالمؤمنین بحث‌ها دارند، متفکران جهان بحث‌ها دارند. عدالت آن حضرت همه را متحیر کرده است که تا چه اندازه آن حضرت بر این اساس استقامت دارد.

**نظر علمای متعصب مصری نسبت به علّت**

**علاقه شیعیان به ائمهٔ خود**

---

<sup>۱</sup> معانی الأخبار، ص ۳۰۹ و ۳۱۰. جهت اطلاع بیشتر پیرامون این خطبه رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۴۴۱.



بعضی از افرادی که نظر خوبی به شیعه و امامان آنها ندارند، مانند محمد فرید و جدی صاحب کتاب دائرة المعارف، و مانند احمد امین مصری صاحب کتاب فجر الإسلام و ضحی الإسلام و ظهر الإسلام، و مانند ابن عبد ربّه صاحب کتاب عقد الفرید، اینها مردمان متعصب و کج سلیقه‌ای هستند، اینها می‌گویند که:

«علت اینکه شیعه به ائمه خود علاقه دارد برای این است که ائمه آنها همیشه مهجور و مظلوم بوده‌اند، و طبعاً کسی که مظلوم باشد مردم به او توجه دارند. ائمه آنها همیشه یا کشته شده‌اند یا مورد زجر و شکنجه و آزار، یا در حبس‌های طولانی به سر می‌برده‌اند؛ لذا طبعاً روحیه مردم به اینها گروش پیدا می‌کند. به‌خلاف خلفای بنی‌امیه و بالأخص بنی‌العبّاس، که دوران حکومت و قدرت و عظمت آنها طول کشید و از تمام امکانات خود استفاده می‌کردند و تمام قدرت‌ها به دست آنها بود؛ و وقتی قدرت به دست انسان باشد، لازمه‌اش تعدی و تجاوز است، لازمه‌اش قدرت انحراف است.

کدام کس قدرت کافی به دست نمی‌آورد و مال فراوان در تحت اختیار ندارد الا اینکه به کارهای قبیح و زشت دست می‌زند؟! و بنی‌العبّاس هم از همین قبیل بودند؛ قدرت

داشتند، مال داشتند، مُکنت داشتند، سلطنت  
نیمی از دنیا مال آنها بود؛ لذا شب‌ها تا به صبح  
مجالس رقص و غنا و شُرب برقرار می‌کردند،  
چون دارای قدرت بودند. اما ائمه شیعه این طور  
نبودند، قدرت به دست آنها نبود؛ و لذا مردم از  
بنی‌العبّاس رمیده شدند و به علویین گرویدند و  
ائمه آنها را ستایش کردند. ولی معلوم نیست که  
اگر قدرت به دست ائمه شیعه می‌رسید، آیا آنها  
باز این محبوبیت را در بین مردم داشتند یا  
نداشتند؟» این عنوان بحث اینها!

## پاسخ به اتهامات احمد امین و دیگران، علیه

### شیعه

این حرف، بسیار حرف غلطی است، و ناشی  
از عناد و سماجت و نابینایی و کوری علمی  
است؛ تاریخ ائمه شیعه از همه چیز روشن‌تر  
است. برای آنها هرگونه قدرتی متصوّر بود، ولی  
آنها نمی‌خواهند از قدرتِ ظالمانه و جائرانه  
استفاده کنند؛ آنها قدرت عادلانه می‌خواهند.

بعد از اینکه مردم از بنی‌امیه متنفر شدند و آنها  
را کشتند و مروانِ حمار را کشتند و تمام خاندان  
بنی‌امیه را در میان عالم منقرض کردند، خواستند

---

<sup>۱</sup> ضحی‌الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۱ و ۲۳۲. ظهر الإسلام، ج ۴، ص ۸۱۵؛ فجر  
الإسلام، ص ۲۷۲ و ۲۷۴.

با حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام بیعت به خلافت کند. حضرت حاضر به خلافت نشد؛ روی جهاتی که من سابقاً برای بعضی از رفقا بحث مفصّلش را کردم که چرا حضرت صادق حاضر برای خلافت نشد.<sup>۱</sup> آمده‌اند که بیعت کنند و می‌گویند: بیا سلطان ما باش! حضرت راضی نمی‌شود!<sup>۲</sup> پس کجا امکانات برای آن حضرت نیست؟!

حضرت امام رضا علیه السّلام را که مأمون با جبر و قهر از مدینه طلبید برای اینکه آن حضرت را خلیفه‌المسلمین قرار بدهد و خودش با آن حضرت بیعت به خلافت کند، چرا امام رضا علیه السّلام حاضر نشدند، با اینکه تمام قدرت‌ها با آن حضرت است؟ و بعد از تنازل به ولایتِ عهد، حضرت ولی عهد خلیفه تمام مسلمین روی عالم بودند، و این ولایتِ عهد مدّت یک سال و خرده‌ای طول کشید تا آن حضرت را شهید کردند؛<sup>۳</sup> و<sup>۴</sup> حضرت امام رضا از این قدرت خود چه سوء استفاده‌ای کرد؟ از این مال‌های فراوان

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

<sup>۲</sup> ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۶۰؛ الفرج بعد الشدة، ج ۲، ص ۳۴۸؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

<sup>۳</sup> الکافی، ج ۱، ص ۴۸۸ - ۴۹۰ و ۴۹۲.

<sup>۴</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون مکر و خدعه و اجبار مأمون بر ولایت‌عهدی امام رضا علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۲۰۵.

و از این قدرت فراوان چه سوء استفاده‌ای کرد؟!

جز قیام به عدل و قسط در میان مردم؟!

## پاسخی دیگر به احمد امین و همفکرانش

امیرالمؤمنین علیه السّلام بعد از رحلت پیغمبر بیست و پنج سال تصدّی در کارهای خلافت نکرد. شخصی که بیست و پنج سال محرومیّت کشیده است، حالا مردم با او بیعت می‌کنند و دوست و دشمن برای خلافت او حاضرند، و او را به ریاست برگزیده‌اند،<sup>۱</sup> او باید تمام عقده‌هایی که در بیست و پنج سال در دلش متراکم شده و محرومیّت‌هایی را که در این دوران طولانی به دست آورده است، حالا جبران کند؛<sup>۲</sup> حالا باید دست دراز کند به اموال مردم، دست دراز کند به قطعات املاک مردم، دست دراز کند به حکومت‌های مختلف. مدّت پنج سال حکومت کرد و لباسش دو لباس کهنه بود؛<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۳۶.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در تغییر سنّت‌های خلاف بعد از رسیدن به خلافت، رجوع شود به امام شناسی، ج ۸، ص ۲۵۸.

<sup>۳</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۳، ص ۷۰:

«أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيَه وَ مِنْ

طَعْمِهِ بِقُرْصِيَه ... !»

سالک آگاه، ج ۱، ص ۱۵۵:

و محلّ خلافتش در دارالإماره نبود، در خانه شخصی خود بود که فرش نداشت و فرش نداشت.<sup>۱</sup> از اکناف و اطراف عالم برای آن حضرت از بیت‌المالِ مسلمین می‌آوردند، آن حضرت بالسّویه بین همه مسلمین قسمت می‌کرد؛ خودش هم یک مسلمان، آن مقداری که هر مسلمان می‌گرفت حضرت هم به همان مقدار برمی‌داشت.<sup>۲</sup> بنابراین ائمه مسلمین در دوران

---

«ای مردم بدانید که امام شما از دنیا به دو طمر (یعنی دو لباس کهنه) و به دو نان جو ساخت!»

<sup>۱</sup> إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۵۷:

«قَالَ سُوَيْدُ بْنُ غَفَلَةَ: دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَا بُوِيَغَ بِالْخِلَافَةِ وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى حَصِيرٍ صَغِيرٍ لَيْسَ فِي الْبَيْتِ غَيْرُهُ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْدَكَ بَيْتُ الْمَالِ وَ لَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئًا مِمَّا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْبَيْتُ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: "يَا ابْنَ غَفَلَةَ! إِنَّ اللَّيْبَ [العَاقِلَ] لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ النُّقْلَةِ وَ لَنَا دَارًا قَدْ نَقَلْنَا إِلَيْهَا خَيْرَ مَتَاعِنَا وَ إِنَّا عَنْ قَلِيلٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ."»

ترجمه: «سويد بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم بعد از آن که برای خلافت با ایشان بیعت کرده بودند. دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در اختیار شما است، در حالی که در این خانه چیزی از آنچه خانه بدان نیاز دارد نمی‌یابم!

فرمود: "سويد! عاقل برای خانه‌ای که باید از آنجا نقل مکان کند، وسایل تهیه نمی‌کند. ما خانه امن و راحتی داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا منتقل نموده‌ایم، و به زودی به سوی آن خانه رهسپار خواهیم شد."» (محقق)<sup>۲</sup> الکافی، ج ۸، ص ۱۸۲:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

لَمَّا وَكِيَ عَلِيٌُّّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: "إِنِّي وَاللَّهِ لَا أَرْزُؤُكُمْ مِنْ فَيْئِكُمْ دِرْهَمًا مَا قَامَ لِي عِدْقٌ بِيَثْرِبَ، فَلْيَصِدِّقْكُمْ أَنْفُسَكُمْ

فوران قدرت خود، از نقطه نظر عدالت، حالشان همان حالی بود که در دوران محرومیت بوده است. آنها حکومت را برای حکومت نمی خواستند، حکومت را برای اجرای عدل در بین مردم، سرکوبی ظالم، و رسانیدن حق به مظلوم، و دعوت تمام مردم به سوی خدا [می خواستند]، حکومت را مقدمه این قرار می دادند.<sup>۱</sup>

---

أَفْتَرَوْنِي مَانَعًا نَفْسِي و مُعْطِيكُمْ! قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَقِيلٌ فَقَالَ لَهُ: "وَاللَّهِ لَتَجْعَلَنِي و أَسْوَدَ بِالْمَدِينَةِ سَوَاءً!" فَقَالَ: "إِجْلِسْ أَمَا كَانَ هَاهُنَا أَحَدٌ يَتَكَلَّمُ غَيْرُكَ؟! و مَا فَضْلُكَ عَلَيْهِ إِلَّا بِسَابِقَةٍ أَوْ بِتَقْوَى!"  
معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۹۵:

«چون علی علیه السلام به مقام حکومت و ولایت امور رسیده و زمام امور را در دست گرفتند، بر منبر بالا رفته و حمد و ثنای خدا را بجای آورده و سپس فرمودند: "سوگند به خدا که من از حقوق مالیه شما، از غنائم و غیره، یک درهم کم نمی کنم تا وقتی که یک شاخه خرما برای من در مدینه باقی باشد.

نفس های شما باید به شما راست بگویند، آیا چنین می پندارید که من خودم در بیت المال برای خودم تجاوز نمی کنم و برای شما تجاوز می کنم (یعنی خودم بیش از حقم بر نمی دارم آنگاه به کسی دیگر بیش از حقم می دهم)؟! (نه، چنین نیست بلکه نه من و نه شما از بیت المال بیش از یک نفر مسلمان حقی نداریم.)»

عقیل - کرّم الله وجهه - که برادر بزرگتر آن حضرت بود، برخاست و گفت: "سوگند به خدا که تو می خواهی مرا و این سیاهان را که بندگان سیاه پوست هستند در مدینه، یکسان قرار دهی!"

حضرت فرمود: "بنشین! غیر از تو در اینجا کسی نبود که تکلم کند؟! شرافت و فضیلتی بر آن مرد سیاه پوست نداری مگر به سابقه اسلام و تقوا!"  
<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۸۲:

«امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت عجیبی داشت که آن قدرت و عظمت توأم با ملایمت و عدالت خاصی بود؛ به طوری که از تمام جنایاتی که نسبت به خود آن حضرت می شد چشم می پوشید و مصالح شخصی خود را صفر،

## پاسخی دیگر به این افترا

### داستان عقیل و امیرالمؤمنین علیه السّلام

در همه تواریخ داستان عقیل و امیرالمؤمنین

علیه السّلام مشهور است؛ خودش در نهج

البلاغه می فرماید:<sup>۱</sup>

و الله لأن أبيت على حسك السعدان مسهدًا وأجر في الأغلال مُصَفَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى  
الله ورسوله ظالمًا لبعض العباد و غاصبًا لشيءٍ من الخُطام! و كيف أظلم نفسي لِنفسٍ يُسرِعُ  
إليّ البليّ قفولها و يطولُ في الثرى حُلولها؟!!

(می فرماید): «قسم به خدا که اگر من شب را به

صبح بیاورم روی خارهای نوک تیز، بدنم شب تا

به صبح روی خارهای سعدان باشد (آن خارهای

---

و در برابر مصالح نوع و حقوق مردم نادیده می گرفت و از سوء قصدها و اهانت‌ها غمض عین می فرمود.

از اینجا است که می بینیم افرادی مانند احمد امین مصری و ابن عبدربه در عقد الفرید می گویند: «حکومت امیرالمؤمنین به یک نبوت اشبه بود تا به حکومت؛ و افرادی را که آن حضرت تربیت کرد مانند حواریون حضرت عیسی بن مریم بودند. پس این طرز حکومت نیست. و بر همین اساس صدق و عدالت بود که معاویه در جنگ صفین غالب آمد.»

آری، باید به این دو نفر و امثال آنها از افرادی که حکومت را یک سیاست توأم با مکر و خدعه و دروغ می دانند و برای وصول به آن از هیچ جنایتی دریغ ندارند، گفت:

حکومت حقّه الهیّه، حکومت حق است و منظور مسلط شدن بر اعراض و اموال و نفوس مردم نیست؛ مقصود خودنمایی و مصارعه در صحنه منیت و فردپرستی نیست؛ بلکه نشان دادن نهال عدالت در قلوب مردم و إحقاق حقوق است. و البته این حکومت الهیّه است که باید به دست امیرالمؤمنین و افراد تربیت شده در مکتب او صورت گیرد.»

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر پیرامون فرازهایی از این خطبه شریفه امیرالمؤمنین علیه السّلام رجوع شود به انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۴۹، عنوان «چرا امیرالمؤمنین میزان اعمال است.»

نوک تیز که خوراک شتران است) و مرا به زنجیر و سلسله دریاورند و روی این خارها بکشند، در نزد من بهتر است از آنکه خدا و رسول را ملاقات کنم در حالتی که نسبت به حقوق بعضی از بندگان ظلم کرده باشم، یا بعضی از اُمّتِ دنیا را غصب کرده و به جور برده باشم. من چگونه ظلم کنم به کسی، برای نفسی که با سرعت رو به کهنگی و پاریگی می‌رود و درنگ او در میان قبر زیاد طول می‌کشد؟!»

وَاللّٰهُ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيْلًا وَّ قَدْ اَمْلَقَ، حَتّٰى اسْتَاْحَنِيْ مِنْ بُرْكَمِ صَاعًا وَّ رَأَيْتُ صَبِيْاَنُهٗ شُعْثَ الشُّعُوْرِ غَبَرَ الْاَلْوَانِ مِنْ فَقْرِهِمْ كَاَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوْهُهُمْ بِالْعَظِيْمِ.

«قسم به خدا، عقیل برادر خودم را دیدم که فقر و پریشانی او را از پا درآورده بود، و بچه‌های او را دیدم که از شدت فقر موهایشان ژولیده و گرد و غبار بر صورت آنها نشسته و رنگ آنها تاریک شده، کانه صورت آنها را با نیل رنگ کرده‌اند؛ آمد پیش من و از گندم شما یک من می‌خواست.»

وَعَاوَدَنِيْ مُؤَكَّدًا وَّ كَرَّرَنِيْ مُكْرَّرًا وَّ قَدْ اَصْغَيْتُ اِلَيْهِ سَمْعِيْ وَّ ظَنَنْتُ اَنِّيْ اُبِيْعُهُ دِيْنِيْ وَّ اَتَّبَعْتُ قِيَادَهٗ مُفَارِقًا طَرِيْقَتِيْ!

«نه یک مرتبه آمد، چندین مرتبه آمد و گفتار سابق خود را تکرار کرد و تأکید کرد. من هم گوش می‌دادم، استماع می‌کردم؛ از این استماع و گوش

دادن من چنین پنداشت که من هم راضی هستم



از این گندم مسلمان‌ها یک من به او بدهم، و من  
از طریقه و روش خودم دست بردارم و دنبال  
خواست و گفته او بروم!»

فَأَحْيَتْ حَدِيدَةً فَأَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيحَ ذِي دَنْفٍ مِنْ أَلْمِهَا وَكَادَ  
أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا. فَقُلْتُ: تَكَلَّتْكَ الثَّوَاكُلُ! أَتَيْتُنُّ مِنْ نَارِ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ، وَتَحْرُفُنِي إِلَى  
نَارٍ أَسْجَرَهَا جَبَّارُهَا لِعِظْبِهِ؟! أَتَيْتُنُّ مِنْ أَدَى وَ لَا إِئْتُنُّ مِنْ لَطَى؟!<sup>۱</sup>

«من رفتم یک قطعه آهنی داغ کردم، آوردم به  
پوست بدن عقیل، برادرم چسباندم؛ یک مرتبه  
صدای ناله‌اش بلند شد و نزدیک بود بدنش  
محترق بشود و بسوزد. گفتم: ای مادرت بر تو  
بگیر! چرا فریاد می‌کنی؟! چرا داد و بیداد  
می‌کنی؟! فریاد می‌کنی از آتشی که یک انسانی  
مانند من برای بازی، آهنی را گرم کرده و روی  
پوست بدن تو گذاشته؟! آن وقت مرا دعوت  
می‌کنی به آن آتش قیامت که جبارش از روی  
غضب برای مخالفین و سرکشان تهیه کرده؟! تو  
از این آهن داغ ناله می‌کنی و من از آن آتش  
غضب پروردگار در روز قیامت، ناله نکنم؟!»

وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَرَقَ طَارِقٌ بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا وَ مَعْجُونَةٍ شَبِثَتْهَا كَأَنَّهَا رَيْقُ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا.

«از این عجیب‌تر، یک شخصی در منزل را زد و  
برای ما یک حلوایی آورد؛ (این شخص، أشعث  
بن قیس کندی است؛ رئیس منافقین، از اصحاب  
امیرالمؤمنین.<sup>۱</sup> مانند زمان رسول خدا که عبدالله

<sup>۱</sup> تسلیة المجالس، ج ۱، ص ۴۸۸.

بن اُبی سلول، رئیس منافقین در مدینه بود،<sup>۱</sup> در میان اصحاب امیرالمؤمنین، أشعث بن قیس رئیس منافقین است. تمام فسادهای کوفه زیر سر اوست؛ حتی در ریختن خون امیرالمؤمنین در این شب ضربت، به ابن ملجم و وردان و شیب

کمک کرد.<sup>۲</sup> عجیب مردی است! مرد منافق و کارشکن است، حبّ ریاست از مجرای باطل دارد و می خواهد از مقام و شوکت امیرالمؤمنین استفاده سوء کند؛ و امیرالمؤمنین هم، چنین آدمی نیست که دور و بر خود را از این افراد جمع کند، و به آنها پست‌ها و حکومت‌های حسّاس بدهد برای اسکات آنها، گرچه ملازم و مقارن باشد با از بین رفتن اموال و نوامیس و تجاوز به حقوق؛ این کار امیرالمؤمنین نیست.) (حضرت می فرماید): در زد وارد شد و یک حلّوای خیلی مرغوبی تهیه کرده بود و در کاسه‌ای گذاشته بود و سر او را هم پوشانده بود و برای ما آورده بود. من نگاهم به این حلّو افتاد، دیدم چقدر این حلّو تلخ است! مثل اینکه واقعاً با آب دهان ما ریایا

---

<sup>۱</sup> المغازی، ج ۳، ص ۱۰۵۷ - ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰؛ البداية و النّهاية، ج ۵، ص ۳۴ و ۳۵.

<sup>۲</sup> مناقب آل اُبی طالب علیهم السّلام، ج ۳، ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

قیِ مار این را خمیر کرده‌اند و درست کرده‌اند.

به او گفتم: این چیست؟»

أَصْلُهُ هَذَا أُمُّ زَكَاةٍ أُمُّ صَدَقَةٍ؟

«آیا این صله است؟ (یعنی این را می‌دهی برای

اینکه حاجت را من برآورم؟ این را به عنوان

رشوه، تعارف آوردی برای ما، تا قلب مرا ضبط

کنی و من تقاضاهای تو را قبول کنم؟ این را به

عنوان صله آوردی، رشوه آوردی؟) یا این زکات

است؟ یا صدقه است؟

اگر صله است که صله جایز نیست، رشوه جایز

نیست، انسان برای کسی چیزی را ببرد به نیت

اینکه از او سوء استفاده کند؛ برای تمام افراد

مسلمین این کار حرام است! اگر زکات است،

من امیرالمؤمنین هستم، سید هستم، زکات به من

نمی‌رسد! اگر صدقه است، إِنَّ الصَّدَقَةَ عَلَيْنَا

مُحَرَّمَةٌ؛ صدقه بر ما اهل بیت حرام است، ما اهل

صدقه نیستیم!»

أَشَعْتُ كَقَوْلِكَ:

فَقَالَ لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنْ هَدِيَّةٌ.

«نه این است و نه آن است، هدیه‌ای خدمتتان

آورده‌ام.»

حضرت در جوابش چه فرمود؟ گفت:

هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟! أَمْ حَتَّى أَنْتَ أُمُّ ذُو جَنَّةٍ أَمْ تَهْجُرُ؟!!

«ای مادرها بر تو بگرید! از راه دین آمدی مرا

گول بزنی؟ (می‌گویی این هیچ عنوانی ندارد،  
هدیه آوردم خدمت شما؛ از دین آمدی وارد  
بشوی؟! ) ای مرد! عقلت خراب شده، یا جنون  
به تو رسیده، یا هذیان داری می‌گویی و مرا  
نشناختی؟!»

قَوْلَهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاجِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جِلْبَ  
شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُ!

«قسم به خدا اگر این افلاک هفتگانه را با آنچه  
در زیر دارد به من بدهند که یک گناهی انجام  
بدهم و آن گناه این باشد که یک مورچه‌ای که  
دارد می‌رود یک پوست جو به دهان دارد، من آن  
پوست جو را جدا کنم، من این کار را نمی‌کنم!»  
وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ عِنْدِي مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِّ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا؛ مَا لِعَلِّيَّ وَنَعِيمٍ يَفْنَى وَكَذَّةٍ لَا  
يَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ وَفُجْحِ الزَّلَّلِ.<sup>۱</sup>

«قسم به خدا تمام این دنیا، این دنیای خودتان،  
این حکومت‌ها که شما مرا به آن دعوت می‌کنید،  
در نزد من پست‌تر است از یک برگ که در دهان  
یک ملخی است و دارد می‌جود و خرد خرد  
می‌کند! مرا به این کارها چه؟! مرا به این لذات  
فانیه چه مناسبت؟! پناه می‌بریم به خدا از  
خوابیدن عقل و لغزش‌هایی که انسان را  
می‌گیرد.»

او از این راه آمده است و می‌خواهد من را

گول بزند!

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۶، با قدری اختلاف.

کما اینکه خیلی اتفاق می افتد برای گول زدن،  
به عنوان هدیه برای انسان چیزی بیاورند!  
آن وقت برای انسان روایت هم می خوانند که  
پیغمبر فرمود: انسان خوب است هدیه را قبول  
کند ولو یک ران ملخی باشد! خود پیغمبر هم  
هدیه را قبول می کرد ولو یک دانه خرما یا یک  
جرعه شیر.<sup>۱</sup>

بله، پیغمبر قبول می کرد، هرچه بود قبول  
می کرد؛ اما اگر هدیه بود و عنوان دیگری  
نداشت. پیغمبر ما خیلی متواضع بود، زن های  
بیوه یک ماهیچه می گرفتند و در دیزی خود بار  
می کردند و بعد می گفتند: «یا رسول الله! امروز  
ناهار بیا پیش ما!» حالا منزلش بیرون مدینه  
است! پیغمبر اجابت می کرد و می رفت. پیغمبر  
ما چنین حالی داشت؛<sup>۲</sup> اما خدای ناکرده اگر در

---

<sup>۱</sup> مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۶:

«... وَ يُجِيبُ دَعْوَةَ الْحُرِّ وَالْعَبْدِ وَ لَوْ عَلَى ذِرَاعٍ أَوْ كُرَاعٍ وَ يَقْبَلُ الْهَدِيَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا  
جُرْعَةٌ لَبَنٍ....»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره دعوت آزاده و مملوک را  
اجابت می کرد ولو برای دست یا پاچه گوسفند؛ و هدیه را قبول می کرد هر  
چند آن هدیه جرعه ای شیر بود.» (محقق)

<sup>۲</sup> روضة المتقین، ج ۷، ص ۳۴۸:

«قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ: "لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لِكُرَاعٍ لَأَجَبْتُ."»  
ترجمه: «حتی اگر برای پاچه گوسفندی به جایی دوردست در اطراف شهر  
دعوت شوم می پذیرم!» (محقق)

این هدیه ذره‌ای از نیت فاسد بیاید، آن هدیه دیگر هدیه نیست.<sup>۱</sup> چشم ولایت امیرالمؤمنین است که می‌بیند این حلوای شیرین نیست، این حلوایی است که با زهر مار آمیخته شده است؛ این حلوا حلوای شیرین نیست. ظاهرش

---

الأمالی، شیخ طوسی، ص ۳۹۳:

«عن ابن عباسٍ قال: "كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ) يَجْلِسُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَأْكُلُ عَلَى الْأَرْضِ، وَيَعْتَقِلُ الشَّاةَ، وَيُجِيبُ دَعْوَةَ الْمَمْلُوكِ عَلَى خُبْزِ الشَّعِيرِ."»

ترجمه: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله) همواره بر زمین می‌نشست و بر زمین غذا می‌خورد، گوسفند را می‌بست و دعوت مملوکان را برای نان جوی اجابت می‌نمود.» (محقق)  
مکارم الأخلاق، ص ۱۷۷:

«عن أنسٍ قال: "إِنَّ خِيَّاطًا دَعَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَسَلَّمَ فَأَتَاهُ بِطَعَامٍ قَدْ جَعَلَ فِيهِ قَرَعًا بِإِهَالَةٍ."»

ترجمه: «خیاطی پیغمبر صلی الله علیه و آله را دعوت کرد و برای حضرت غذایی آورد که در آن کدو با روغن بود.» (محقق)  
الکافی، ج ۵، ص ۱۴۱:

«عن السكوني عن أبي عبدالله عليه السلام قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: "الهدية

على ثلاثة أوجه: هدية مكافأة و هدية مُصانعة و هدية

لله عزّوجلّ."»

ترجمه: «سکونی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: "هدیه بر سه وجه است: هدیه‌ای که جزا و پاداش است و در ازای عملی است که طرف مقابل انجام داده است؛ و هدیه‌ای که رشوه است و بدین جهت داده می‌شود که طرف مقابل برای انسان انجام دهد؛ و هدیه‌ای که به خاطر خداوند عزّوجلّ داده می‌شود."» (محقق)

حلو است ولی باطنش زهر مار است. این با این  
حلو می‌خواهد امیرالمؤمنین را بخرد، این  
می‌خواهد تصاحب کند، این می‌خواهد حقی بر  
آن حضرت داشته باشد، این می‌خواهد دل آن  
حضرت را استمالت کند و فردا در تقاضا و  
پیشنهادی که نسبت به آن حضرت می‌کند، منتی  
بر آن حضرت داشته باشد. حضرت می‌زند زیر  
پای همه این حرف‌ها. این را می‌گویند  
امیرالمؤمنین!

## داستان عقیل به نقل از شیخ محمد جواد مغنیه

شیخ محمد جواد مغنیه<sup>۱</sup> در شرح مختصری  
که نسبت به نهج البلاغه نوشته، راجع به این  
داستان می‌گوید:

قضایای عقیل و امیرالمؤمنین را هر قاصی و  
دانی<sup>۲</sup> می‌داند و در کتب مشهور و معروف است  
و کتاب‌ها درباره این نوشته‌اند؛ و آخرین کتابی

---

<sup>۱</sup> شیخ محمد جواد مغنیه، فرزند شیخ محمود، از عالمان و مفسران شیعه در  
قرن اخیر است. او در لبنان متولد شد و تحصیلات خود را در موطن خویش  
آغاز کرد و سپس به نجف رفت و از محضر اساتیدی چون سید ابوالقاسم  
خویی و... بهره گرفت. او پس از بازگشت به لبنان، منصب قضاوت و  
ریاست دادگستری را در آنجا عهده‌دار شد. شیخ محمد جواد مغنیه دارای  
تألیفات بسیاری در علوم مختلف بوده و از جمله مفسرانی است که صاحب  
دو تفسیر الکاشف و المبین و شرح نهج البلاغه به نام فی ظلال نهج البلاغه  
است. (محقق)

<sup>۲</sup> یعنی: هر دور و نزدیکی.

که در این باره راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده است، برای عبدالکریم خطیب است، که کتابی نوشته است به نام علی بن ابی طالب و این داستان را نیز در این کتاب آورده است که: عقیل آمد خدمت حضرت (آمد ظاهراً این است که

از مدینه آمد، چون عقیل جایش در کوفه نبود و در مدینه بود. بین امیرالمؤمنین و عقیل کمال مودت و صفا بود؛ خیلی عقیل را دوست داشتند، و عقیل هم امیرالمؤمنین را خیلی دوست داشت، و کمال محبت و مهربانی را این دو تا برادر با هم داشتند؛ و از طرف دیگر عقیل برادر بزرگ است، بیست سال از امیرالمؤمنین سنش بیشتر است) آمد خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد:

«یا أخی ركبنا دین عظیم؛ بار قرض من خیلی سنگین شده است!»

حضرت فرمودند: «من که چیزی ندارم، این عطایی که از بیت المال باید قسمت بشود من تمام سهمیه خودم را به تو می دهم!»

گفت: «من از آنجا بلند شدم آدمم اینجا برای اینکه عطای تو را بگیرم؟! این عطا که دردی از من دوا نمی کند! بیت المال، این عطائی را که آوردند و بین تمام مسلمین باید قسمت کنند هر



کس سهمیه خود را بگیرد، تو هم که والی و حاکمی، سهمیه یکی از افراد عادی را می‌گیری، اینکه دردی از من دوا نمی‌کند!»

حضرت فرمودند: «والله لو كان لي مالٌ لأعطيتك! اگر خودم مال شخصی داشتم به تو می‌دادم، می‌دانی که من هم چیزی ندارم.»  
عقیل فکری کرد و گفت: «اگر بروم پیش آن مرد، نسبت به من بهتر از تو دستگیری می‌کند!»  
(مقصودش معاویه بود!)

حضرت فرمودند: «أهلاً و سهلاً [راشداً مهدياً]؛ خُب میل خودت است، هر جا می‌خواهی بروی برو!»

عقیل حرکت کرد آمد به شام، رفت پیش معاویه. معاویه به عقیل سیصد هزار درهم داد، بعد گفت: «عقیل حالا من بهترم یا برادرت؟!»

عقیل گفت: «تو بهتر هستی برای دنیای من، اما برادر من بهتر است برای آخرت من و برای دین من!»<sup>۲</sup> سیصد هزار درهم! اینها مال کیست؟ مال مسلمان‌هاست؛ جمع می‌کند و بین اطرافیان خود قسمت می‌کند! مرد سیاسی و چقدر زمینه شناس

---

<sup>۱</sup> فی ظلال نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۱۶: «والله مالي مما ترى شيئاً [شيء] إلا عطائي؛ "به خدا قسم از آنچه می‌بینی چیزی جز سهم خودم برای من نیست!"»

<sup>۲</sup> فی ظلال نهج البلاغة، ج ۳، ص ۳۱۶؛ الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۰۱.

است! و برای ربودن قلوب اصحاب  
امیرالمؤمنین، کیسه‌های زر و کیسه‌های نقره  
می‌فرستد و افراد را به سمت هدف و نیت خود  
می‌کشاند.

ولی امیرالمؤمنین هم‌چنین آدمی نیست که  
اموال بیت‌المال مسلمین را به برادرش بدهد،  
اموال بیت‌المال مال مسلمین است؛ همین طوری  
که نمی‌تواند دست عقیل را بگیرد بیاورد در بازار  
ببرد داخل یک دکانی، دخل آن طرف را در جیب  
برادرش خالی کند!

چرا امیرالمؤمنین این کار را نمی‌تواند بکند؟  
برای اینکه مال مردم است، مال مردم را که  
نمی‌شود به برادر داد؛ مال بیت‌المال که سهم تمام  
افراد مسلمین است، از عطایای آن هم نمی‌تواند  
به برادر بدهد و بگوید بقیه‌اش را قسمت کنید؛  
گرچه حالا تمام اموال زیر دست امیرالمؤمنین  
است. و شاید قدرت بر تصرف داشته باشد، ولی  
اجازه در تصرف ندارد. قلبش میزان حق است؛  
او می‌گوید این مال بین تمام افراد مسلمان‌ها باید  
قسمت بشود. این رویه امیرالمؤمنین بود.

سرّ ولایت آموز مصباح جان برافروز \*\*\*

\*\*\* رو از علی پیاموز یک شیمه علیّه

روی علیّ اعلیٰ اشراق نور بالا \*\*\*

\*\*\* عَنْ وَجْهِهِ تَلَاؤُ نُورٍ مِنَ الْهُوِيَّةِ<sup>۱</sup>

سرّ هویت آمد روح مشیت آمد \*\*\*

\*\*\* إِيجَادُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ مَبْدِئِ الْمَشِيَّةِ<sup>۲</sup>

چون روح جمله آسماست این نکته پای برجاست

\*\*\*

\*\*\* يَا وَاهِبَ الْعَطَايَا يَا رَازِقَ الْبَرِيَّةِ<sup>۳</sup>

چون نیست ره به ذاتش یک شمه از صفاتش \*\*\*

\*\*\* الرَّفْقُ بِالرَّعِيَّةِ وَالْعَدْلُ بِالْقَضِيَّةِ<sup>۴</sup>

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ  
وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۵</sup>

خدا کتاب فرستاده، میزان فرستاده، پیغمبران

فرستاده و با آنها حجّت و بیّنه آورده است برای

اینکه مردم قیام به عدل کنند؛ آن وقت علی

---

<sup>۱</sup> ترجمه: «نوری از مقام هوهویت ذات حضرت حق بر او درخشان شد.»  
(محقق)

<sup>۲</sup> ترجمه: «و ایجاد هر چیزی از مبدأ مشیت و اراده سرچشمه می گیرد!»  
(محقق)

<sup>۳</sup> ترجمه: «ای بخشنده عطاها به خلق، ای روزی دهنده خلائق!» (محقق)

<sup>۴</sup> ترجمه: «مدارای با خلق و عدالت در قضاوت یک شمه از صفات  
حضرتش می باشد.» (محقق)

<sup>۵</sup> سوره حدید (۵۷) آیه ۲۵. امام شناسی، ج ۸، ص ۱۵۸:

«ما حقّاً پیغمبران خود را با ادله و بیّنات و حجّت‌ها و معجزات فرستادیم، و  
با آنها نیز کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا آنکه مردم به قسط و عدل قیام  
کنند.»

علیه السّلام خود مثل سایر افراد مسلمان، اگر دارد، از خود به آنها می‌دهد، اگر نه مثل سایر افراد، دیگر نمی‌شود انسان مال دیگری را بدهد به دیگری.

بله، یک وقت خود مسلمان‌ها می‌آیند می‌گویند: یا علی ما تمام بیت‌المال را به تو بخشیدیم، به هر کس می‌خواهی بده! این یک مسئله‌ای است. ولی امیرالمؤمنین پاسبان است و پاسدار، اگر به اندازه یک ذره تعدی کند خیانت کرده و خیانت برای مردمان معمولی پسندیده نیست، آن وقت علیّ بیاید خیانت کند؟! امام و محور عدالت، امیرالمؤمنین که از نقطه نظر ایمان، مقام امارت و حکومت به او داده شده است نه از نقطه نظر قدرت‌های ظاهری، او بیاید برادر خود را سیر کند و عموی خود را سیر کند و دختر خود را سیر کند و پسر عموی خود را سیر کند، و افرادی که حکومت ظاهری او را اداره می‌کنند سیر کند؟! ابدأ! ابدأ! می‌گوید: من تمام این دنیا را پشت سر می‌گذارم و یک قدم براساس جور و ظلم و خیانت بر نمی‌دارم!

ما لعلی و نعیم یفنی و لذّة لا تبقی؛<sup>۱</sup> «علی را

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغة (عبده)، ج ۲، ص ۲۱۸، با قدری اختلاف. ترجمه:

«علی را چه کار با نعمتی که فانی شدنی است و لذتی که باقی نیست؟!»

با این کارها چه مناسبت؟!»

## روضه حضرت

در این روز دور خانه امیرالمؤمنین خیلی جمع شدند. خبر ضربت خوردن آن حضرت به اطراف و اکناف از کوفه رسیده و شیعیان شهرها و بلاد و قصبات به کوفه روی آور می شوند و همه یکسره دور خانه امیرالمؤمنین جمع شدند. و دو تقاضا دارند: یکی ملاقات امیرالمؤمنین، و دیگر کشتن ابن ملجم. فریاد می زنند: [او را] به دست ما بدهید، ما انتقام بگیریم!

و ابن ملجم به دستور امیرالمؤمنین در گوشه خانه بسته شده است و حضرت اجازه نداده‌اند او را بکشند و قصاص کنند؛ فرموده‌اند:

ای حسن جان! اگر من از این ضربت رهایی یافتم و بهبود حاصل شد، خودم می دانم و او؛ اگر بخواهم قصاص می کنم و اگر بخواهم عفو می کنم، و البته عفو می کنم. و اگر از این ضربت به عالم آخرت رحلت کردم تو ولی دم من هستی، می خواهی قصاص کنی می خواهی عفو کنی، و خدا عفوکنندگان را دوست دارد. <sup>۱</sup> لذا در زمان

---

(محقق)

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۱، ص ۲۹۹:

«... "إِن أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي، وَإِنِ أَمِنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَإِنِ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ»

حیات امیرالمؤمنین کسی جرأت ندارد ابن ملجم را بکشد، آن حضرت اجازه نداده. مردم هم جمع شده اند فریاد می زنند، ابن ملجم را می خواهند. حضرت امام حسن علیه السلام در را باز کرد و چندین مرتبه پیغام امیرالمؤمنین را به مردم رساند، و مردم فهمیدند که ابن ملجم تا زمانی که امیرالمؤمنین حیات دارد کشته نمی شود؛ ولی می خواهند ملاقات کنند.

در [خانه] امیرالمؤمنین، تا دیروز باز بود و مردم هر کس که می خواست آزادانه می آمد و

---

و لَكُمْ حَسَنَةٌ فاعفوا و اصفحوا....» ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:  
«يَا بَنِيَّ! ضَرْبَةٌ مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَلَا تَأْتُمْ!»  
الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵:

«فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّهُ أَسِيرٌ فَأَحْسِنُوا نُزْلَهُ وَ أَكْرِمُوا مَثْوَاهُ! فَإِنْ بَقِيَتْ قَتَلْتُ أَوْ عَفَوْتُ؛ وَ إِنْ مِتُّ فَاقْتُلُوهُ قَتَلْتِي وَ لَا تَعْتَدُوا!» ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ أَلَّ مَعَ تَدِينٍ﴾\*!»

امام شناسی، ج ۱۲، ص ۲۰۳: «او اسیر دست شماسست، غذای او را نیکو دهید و جا و محل او را جای خوبی قرار دهید! پس اگر من زنده ماندم، او را قصاص می کنم یا عفو می نمایم، و اگر از این ضربت مردم، او را به همان طوری که مرا کشته است بکشید و زیاده روی و عدوان نکنید، زیرا که خداوند متجاوزان را دوست ندارد!»

\* سوره بقره (۲) آیه ۱۹۰؛ سوره مائده (۵) آیه ۸۷.

حضرت را ملاقات می کرد،<sup>۱</sup> ولی از امروز صبح<sup>۲</sup> دیگر در بسته شد و حضرت اجازه ملاقات نمی دادند، حال حضرت ساعت به ساعت سنگین تر می شد و تحمل ملاقات نداشتند.

## عیادت اُصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین

### علیه السّلام

اُصبغ بن نباته می گوید:

با حارث همدانی و سُوید بن غفله و جماعتی دیگر از اصحاب، دور خانه امیرالمؤمنین جمع بودیم و می خواستیم اجازه بگیریم و یک بار دیگر

امیرالمؤمنین را ببینیم.

---

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۹۰:

«قال مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: "وَبِتْنَا لَيْلَةَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ مَعَ أَبِي وَ قَدْ نَزَلَ السَّمُّ إِلَيَّ قَدَمِيهِ وَ كَانَ يُصَلِّي تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنْ جُلُوسٍ وَ لَمْ يَزَلْ يُوَصِّينَا بُوَصَايَاهُ وَ يُعَزِّينَا عَنْ نَفْسِهِ وَ يُخْبِرُنَا بِأَمْرِهِ وَ تَبْيَانِهِ إِلَى حِينَ طُلُوعِ الْفَجْرِ؛ فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَأْذَنَ النَّاسُ عَلَيْهِ فَأَذِنَ لَهُمْ بِالْدُخُولِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ...."»

ترجمه: «محمد بن حنفیه رضی الله عنه گفت: ما شب بیستم ماه رمضان را همراه با پدرم ماندیم درحالی که سم به پاهای حضرتش رسیده بود و حضرت نشسته نماز می خواندند و تا طلوع فجر مرتباً حضرت ما را وصیت می فرمود و دعوت به صبر می نمود و ما را از امرش آگاه می ساخت. پس چون صبح شد مردم اجازه خواستند پس حضرت اجازه دادند و مردم بر او وارد شدند.» (محقق)

<sup>۲</sup> یعنی روز بیستم رمضان المبارک. (محقق)

(اینها از اصحاب بزرگ امیرالمؤمنین هستند،  
أصبغ بن نباته از شیعیان خالص و از روات  
احادیث و از فقهاست.)

یک مرتبه دیدیم صدای شیون از میان خانه  
امیرالمؤمنین بلند شد؛ مردمی که بیرون در بودند  
همه آنها هم صدا به شیون و ناله بلند کرده بودند.  
حضرت امام حسن علیه السلام در را باز کرد و  
گفت: «ای مردم، متفرق شوید! پدرم حال  
ملاقات ندارد و اجازه ملاقات دیگر ندارید، خدا  
شما را رحمت کند، متفرق شوید!»

همه مردم رفتند ولی من نرفتم؛ یک ساعت  
درنگ کردم، باز دو مرتبه دیدم، یک مرتبه صدای  
گریه و ناله بلند شد، من هم صدا به گریه بلند  
کردم.

حضرت امام حسن آمد گفت: «ای أصبغ، چرا  
نرفتی؟! مگر پدرم پیغام نداد که بروید؟!» گفتم:  
به خدا قسم پایم قدرت رفتن ندارد و جانم  
توانایی رفتن ندارد، تا امام خود را نبینم کجا  
بروم؟!

حضرت امام حسن داخل شد و برگشت، فرمود:  
«بیا!»

من وارد شدم دیدم امیرالمؤمنین را خوابانده‌اند و  
به بالش‌هایی تکیه داده‌اند و یک دستمال زردی  
بر سر آن حضرت پیچیده‌اند که رنگ آن حضرت



از دستمال زردتر است. افتادم روی پاهای آن حضرت و می‌گریستم.

آقا فرمود: «ای اصبغ، برخیز، برخیز! چرا چنین می‌کنی؟! من راه بهشت در پیش دارم، چرا گریه می‌کنی؟!» گفتم: می‌دانم ای امام من، شما راه بهشت در پیش داری، من بر بدبختی خود و بر تنهایی خود و بر فراق شما گریه می‌کنم!

آقا رو کرد به من، فرمود: «لابد می‌خواهی برای تو حدیثی بگویم؟» عرض کردم که: برای همین جهت آمده‌ام که در این ساعت از شما یک حدیث بشنوم.

امیرالمؤمنین فرمود: «در همان ساعت آخر حیات پیغمبر بود که من وارد شدم، پیغمبر فرمود:

”ای علی، برو در مسجد و اعلان کن مردم جمع بشوند: الصَّلَاةُ جَامِعَةٌ! و این سه مطلب را به مردم پیغام بده:

أَلَا مَنْ عَقَّ وَوَالِدِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ أَبَقَ [مِنْ] مَوَالِيهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ! أَلَا مَنْ ظَلَمَ أَجِيرًا أُجْرَتَهُ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ!

آگاه باشید ای مردم! کسی که پدر و مادر خود را عاق کند و آنها را ناراضی بدارد، لعنت خدا بر

---

<sup>۱</sup>الأمالی، شیخ مفید، ص ۳۵۱.

اوست! کسی که از دست مولای خود بگریزد،  
لعنت خدا بر اوست! کسی که اجرت اجیری را  
ندهد، مزد او را ندهد، لعنت خدا بر اوست!  
من آمدم در میان مسجد و اعلان کردم: الصلاة  
جامعة! مردم جمع شدند، رفتم بر بالای منبر و  
این پیغام پیغمبر را به مردم رساندم.

یکی از جمعیت برخاست و گفت: "یا علی!  
مقصود از این جملات چیست؟ شرحی برای ما  
بکن!" من هیچ نگفتم.

برگشتم خدمت رسول خدا و عرض کردم:  
یا رسول الله، جانم فدایت! من پیغام شما را به  
مردم رساندم ولی یکی از جمعیت برخاست و از  
من تقاضای شرح کرد و چون از شما نپرسیده  
بودم چیزی نگفتم.»

بعد، امیرالمؤمنین رو می کند به اصبع می گوید:  
«ای اصبع! دستت را بده!» اصبع دستش را  
می دهد؛ بعد گفتند: «این انگشتت را بیاور!»  
امیرالمؤمنین انگشت اصبع را گرفتند و گفتند:

«همین طوری که من الآن انگشت تو را  
گرفتم، پیغمبر انگشت مرا گرفت و گفت:  
"ای علی، من و تو دو پدر این امت هستیم،  
کسی که ما را عاق کند و نافرمانی کند، از رحمت  
خدا دور است!»

ای علی، ما موالی این امت هستیم، کسی که

از سنت ما بگریزد، از رحمت خدا دور است!  
ای علی، ما اجیر این امت هستیم، کسی که  
مزد ما را ندهد به خاطر نافرمانی خدا، او از  
رحمت خدا دور است!»

این جملات را امیرالمؤمنین فرمودند و بعد  
بیهوش شدند. و زهر در بدن آن حضرت به  
اندازه‌ای اثر کرده بود که حضرت در همان حال  
بیهوشی گاهی اوقات ران راستشان را بالا  
می‌آوردند و بعد می‌گذاشتند زمین، بعضی  
اوقات ران چپ.

من نشسته بودم، باز امیرالمؤمنین به هوش  
آمدند، گفتند: «ای اصبع نشسته‌ای؟» گفتم: جانم  
فدایت، بلی. گفتند: «می‌خواهی روایت دیگر  
برایت بگویم؟» عرض کردم: بفرمایید.

امیرالمؤمنین فرمود:

«روزی من از شدائد و مصیبات این منافقین  
امت و کارشکنی‌ها و...؛ خیلی اوقاتم تلخ بود،  
غم تمام وجود مرا گرفته بود و در کوچه‌باغ‌های  
مدینه می‌رفتم. پیغمبر به من برخورد کردند و  
گفتند:

”یا علی، چرا این قدر غمگینی؟ تمام وجودت  
را غم گرفته!“ گفتم: یا رسول‌الله مگر  
نمی‌دانی؟! پیغمبر فرمودند: ”حالا می‌خواهی  
برایت یک حدیث بگویم تا از این غم بیرون

بیایی و دیگر تو را غم نگیرد؟“

عرض کردم: جُعِلْتُ فِدَاكَ، بفرمایید.

پیغمبر فرمودند: ”ای علی! بدان که در اثر این

زحمات و این لطمات و این مجاهدات، خداوند

مقامی به تو در روز قیامت عنایت می کند که به

کسی عنایت نکرده؛ منبری می گذارند در محشر

به نام منبر حمد و من در بالای آن منبر در پله

هزارمین می نشینم و تو یک پله از من پایین تر

می نشینی و لوای حمد را جبرائیل به دست من

می دهد، من به دست تو می دهم؛ آن وقت یک پله

پایین تر خازن بهشت، و یک پله پایین تر مالک

جهنم است، و بعد تمام خلائق من الأولین و

الآخرین از سُعْدَا و أَشْقِیَاء و حَتّٰی از همه اولیای

خدا و صالحین و پیغمبران روی این درجات منبر

قرار می گیرند، و تمام امت ها در صحرای محشر.

خازن بهشت که یک درجه از تو پایین تر نشسته

رو می کند به تمام اهل

محشر می گوید: ای اهل محشر! اگر مرا

می شناسید که می شناسید، اگر نه من خودم را

معرفی می کنم؛ من خازن بهشتم! خداوند

کلیدهای بهشت را که در دست من است امر

کرده است به پیغمبر آخرالزمان برسانم، من به

پیغمبر رساندم، پیغمبر فرمود: بینداز در دامن

علی .

بعد خازن جهنم، مالک جهنم می گوید که: ای اهل محشر! هر که مرا می شناسد، می شناسد؛ اگر نمی شناسد من خودم را معرفی می کنم: من مالکِ جهنم هستم! خداوند علیّ اعلیٰ مرا امر کرده است که کلیدهای جهنم را به پیغمبر آخرالزمان بدهم، به آن حضرت دادم، آن حضرت به من امر فرمود که بینداز در دامن علی .

یا علی، در روز قیامت کلیدهای بهشت و جهنم در دامن تو انداخته می شود، و جهنم و بهشت براساس این میزانِ عدل و انصاف و ولایت و محبتِ تو قسمت می شود، هر کس به مقام تو نزدیک است به بهشت و هر کس دور است اهل جهنم است؛ و این میزانی است که خداوند علیّ اعلیٰ به تو عنایت کرده است.

آن وقت یا علی، من بر می خیزم و تو هم بر می خیزی، من دست می زنم به عرش پروردگار و به عرش رحمت، تو دست می زنی به کمر بند من، اهل بیت تو دست می زنند به کمر بند تو، و شیعیان همه دست می زنند به کمر بند اهل بیت .“  
عرض کردم: یا رسول الله! آن وقت همه به بهشت می روند؟

سه مرتبه پیغمبر فرمود: ”إی و ربّ الکعبة! ای و ربّ الکعبة! بله، آن وقت همه به بهشت می روند.“

تمام این جمعیت و شیعیان و محبین که دست زده‌اند به دامن اهل بیت، و اهل بیت به دامن تو، و تو به کمر من، و من به دستگاه رحمت پروردگار و عرش خدا، همه به بهشت می‌روند به لطف خدا!»

این آخرین جمله امیرالمؤمنین از حدیثی بود که برای من بیان فرمود.<sup>۱</sup>

## سفارش امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به

### قاتل خویش

باز امیرالمؤمنین بیهوش شد؛ چند لحظه‌ای دیگر چشمان خود را باز کرد. حضرت امام حسن علیه السلام یک کاسه شیری برای امیرالمؤمنین آورده بود، حضرت گرفتند و دست مبارکشان می‌لرزید، یک جرعه خوردند؛ بعد به حضرت امام حسن فرمودند:

این شیر را ببر برای اسیر خود؛ این اسیر است در دست شما، با اسیر خود به رفق و مدارا رفتار کنید! بر من یک ضربت زده، فقط می‌توانید بر او یک ضربت بزنید؛ مبادا او را مثله کنید (گوش و دست و چشم و پا و زبان او را ببرید)! مبادا او را

---

<sup>۱</sup> الروضة فی فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام، ص ۱۳۲ - ۱۳۵، با قدری اختلاف.

[زنده] آتش بزنیید!<sup>۱</sup>

شنیدم از حبیب خود پیغمبر که می فرمود:

«خدا مثله را مکروه دارد و مبعوض دارد ولو

نسبت به سگ گزنده‌ای!» ای حسن! از آنچه

می خوری به آن بخوران، و از آنچه می آشامی به

او بیاشام!<sup>۲</sup>

حضرت امام حسن عرض می کند:

پدر جان! این ملعون، اشقی [الأولین و اشقی]

الآخرین، تو را کشت و تمام مؤمنین را

مصیبت زده کرد، و خانه‌های کوفه را یتیم کرد، و

بچه‌های یتیم و زنان بیوه را دربدر و گرسنه کرد،

و لباس سیاه و ماتم در بر ما کرد؛ و تو دائماً بر او

---

<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۴، ص ۱۵۷:

«در رساله ۴۷ از نهج البلاغه، ج ۲، ص ۷۷ از طبع عبده مصر، وارد است که آن حضرت در ضمن وصیتهای خود فرمودند: "أَنْظُرُوا إِذَا أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاصْرَبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ، وَ لَا يُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ."»

و در بحار الأنوار، طبع کمپانی، ج ۹، ص ۶۶۳ به همین الفاظ از نهج البلاغه آورده است، و در ص ۶۶۰ از مناقب، خوارزمی نقل کرده است. و در تاریخ

طبری، به تحقیق محمد أبو الفضل إبراهيم ج ۵، ص ۱۴۸ آورده که:

"وَقَدْ كَانَ عَلِيٌّ نَهَى الْحَسَنَ عَنِ الْمُثَلَّةِ. وَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أَلْفَيْنَكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ تَقُولُونَ: قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ! أَلَا لَا يُقْتَلَنَّ إِلَّا قَاتِلِي. أَنْظُرُوا يَا حَسَنُ! إِنْ أَنَا مُتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ فَاصْرَبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ؛ وَ لَا تُمَثَّلُ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِيَّاكُمْ وَ الْمُثَلَّةَ وَ لَوْ أَنَّهَا بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ."»

و عین این حدیث را ابن اثیر در کامل، ج ۳، ص ۳۹۱ آورده است.

<sup>۲</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۸، به نقل از ابوالحسن البکری در مقتل

امیرالمؤمنین علیه السلام به إسناد خودش، از لوط بن یحیی، از مشایخش.

سفارش می کنی؟!

حضرت فرمود:

ای حسن جان! مگر نمی دانی ما خاندان رحمتیم،  
ما بر همان اساسِ عدلیم و نباید از آن تجاوز  
کنیم!

سیدالشهدا علیه السلام که مانند ابر بهاری  
گریه می کرد و چشمانش از شدت گریه مجروح  
شده بود، اشک های آن حضرت بر صورت  
امیرالمؤمنین ریخت؛ آقا چشم های خود را باز  
کرد، فرمود:

ای حسین، به حق من بر تو، گریه نکن! الآن در  
آسمان بودم و دیدم گریه تو ملائکه را به گریه  
درآورده است!

آن وقت امام حسین را در آغوش کشید و  
فرمود:

به زودی می بینم که این امت، کینه های دیرینه را  
از شما بگیرند و شما را زیر شمشیر ستم  
قطعه قطعه کنند؛ بر شما باد به صبر و استقامت!

**﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾**<sup>۳</sup>؛

**﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾**<sup>۴</sup>. نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ وَ

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷.

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۸۸، با قدری اختلاف.

<sup>۳</sup> سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

<sup>۴</sup> سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.



نَدْعُوكَ وَنُقَسِّمُ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَ  
الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالتَّسْعَةَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ مِنْ  
ذُرِّيَةِ الْحُسَيْنِ وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْأَعَزِّ  
الْأَجَلِّ الْأَكْرَمِ يَا اللَّهُ... !

خدایا ما را بیامرز! از همه گناهان ما بگذر! تا  
از ما راضی نشوی ما را از دنیا مبر! در این ماه  
مبارک رمضان قلم عفو را بر جمیع گناهان ما  
بکش! توبه ما را قبول بفرما! دعاها را  
مستجاب بکن! در این شب و شب قدر از بهترین  
نفحات خزانه قدس روزی ما بفرما! ما را از  
زیارت کنندگان امیرالمؤمنین علیه السلام قرار  
بده! توفیق عبادت در این شبها به ما عنایت  
بفرما! دل‌های ما را بیش از این به نور یقین منور  
کن! سینه‌های ما را به نور اسلام منشرح بفرما!  
حوائج شرعیه ما برآور! فرج امام زمان ما را  
نزدیک بگردان! دیدگان ما را به جمالش منور  
بفرما!

و عَجِّلِ اللَّهُمَّ فِي فَرَجِ مَوْلَانَا صَاحِبِ الزَّمَانِ